

## اسرار معصومیت جوانی پیامبر یوسف (ع) و حقایق کوثر

### از تداریس مولانا شیخ حشام

اعوذ بالله من شیطان رجیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

در هر مجلسی طلب داریم در زیر پرچم لا اله الا الله محمد رسول الله و سرپرچمدار طریقت نقشبندی ، سلطان اولیاء شیخ محمد ناظم الحقانی و در زیر پرچم نمایندگان ایشان ، مولانا شیخ حشام کعبانی و شیخ عدنان کعبانی باشیم. آنان شیوخ ، مرشدین و انسانهای کامل هستند. آنان به ما میآموزند که چگونه هیچ شویم و چگونه به حقیقت خدمتکاری الهی برسیم. همچنین در خواست داریم که تحت پوشش « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » (سوره 4 آیه 59) باشیم. یعنی اطاعت کنید از خداوند و اطاعت کنید از رسول و آنان که اولیاء امور و معتبر هستند.

### سه راز از سوره یوسف (ع)

زمانی که نور وجود شما با نور الهی مطابقت دارد، آنگاه خداوند آنچه میخواهد را به شما میدهد و آنچه را که نمی پسندید از شما دور میکند. خداوند با عدالت است، العادل. ایشان آنان را که مؤمن و روحانی هستند را حفاظت می کنند، آنان که زندگی خود را در راه خداوند و پیامبران وقف کرده اند. این همان زیبایی واقعی پیامبر یوسف (ع) می باشد. از بین تمامی پیامبران، ایشان هستند که سوره ای از قرآن مجید بنام اوست و خداوند خودشان شرح این داستان را “ زیباترین داستانها ” (سوره 12 آیه 3) خطاب کرده اند. نه تنها این داستان زیباست، بلکه شرح حال دلنشینی است از سفر روحانی آنکه جوینده و طالب راه معنویت است. با حمایت و برکت مرشدان محبوبمان از خواندن این داستان متوجه می شویم که

چنین وقایعی مربوط و مطعلق به هزار سال پیش نیستند، بلکه مستقیماً با تجارب ما در طریقت ربط پیدا می کنند.

سیدنا یوسف (ع) پیغمبری بودند که در خانواده پیامبران دنیا آمده بودند. ایشان یازده برادر داشتند که همه آن‌ها پیامبر بودند، اما یوسف (ع) دارای خصوصیات برجسته‌ای بود، و به همین دلیل برادرانش به او حسادت می ورزیدند؛ چنان که روزی او را بردند و به درون چاهی انداختند. طبق تداریس نقشبندی، اینجا اولین راز از سه رازهای سوره یوسف (ع) وصف می‌شود که شرح سفر ما، در راه طریقت، بسوی حقیقت هم بدینگونه است. در اینجا چاه نمایانگر تنهایی است، که به ما می‌آموزد اگر حقایقی از درگاه الهی بخواهد به ما گشوده شود آنوقت ما باید در تنهایی بسر ببریم. پدر سیدنا یوسف هم پیغمبر بودند ولی پیام درگاه الهی این است که « اگر پدرت آموزشت دهد به مرحله‌ای که من پروردگارت برای تو در نظر دارم نخواهی رسید. می‌بایست در تنهایی باشی تا این آموزشها و این تداریس بدون دخالت‌های بیرونی انجام بپذیرند.»

به همین دلیل است که تعداد زیادی از ما، در مقطع زمان مخصوصی، از فامیل و دوستانمان دور می‌افتیم، حال بعد از ورود به طریقت یا قبل از آن. دلیل آن هم این است که برای آنچه که با آن قرار است شما را متجلی کنند، شما نیازی به دوستانتان ندارید. اگر دور و بر شما باشند، تأثیرات آن‌ها از باز شدن حقایق بروی شما جلوگیری خواهد کرد زیرا بطور مداوم با تمرینات شما مداخله خواهند کرد.

بنابراین زمانی که افراد راه عرفان و خدانشناسی پیش می‌گیرند به ناگهان هر آنچه روزانه انجام می‌دهند با آنچه افراد فامیل و دوستانشان انجام می‌دهند تلاقی پیدا می‌کند. مثلاً دوستان شما می‌خواهند بروند بیرون و مشروبات الکلی سفارش بدهند، ولی شما مشروب نمی‌خورید. دوستانتان به کلوبهای شبانه می‌روند ولی شما به مجلس ذکر و مدیتیشن می‌روید. آنزمان پروردگار می‌گویند « این تأثیرات بیرونی از آنچه من برایت می‌خواهم بهش برسی تو را جلو دار می‌شوند پس تو را از شان جدا و دور می‌کنم». سپس می‌بینید که ناگهان زنگ تلفن شما دیگر بلند نمی‌شود و دیگر کسی با شما تماس نمی‌گیرد. کسی نمی‌خواهد از شما خبری بگیرد و شاید باعث غمگینی شما شود، اما آفرینندگان می‌گویند « صبور باش، در هر آنچه می‌کنم حکمتی نهفته است. افراد اجتماع تو به آنچه می‌خواهم متجلی ات کنم نیازمند هستند، ولی ابتدا باید خودت را کامل کنی. وقتی کامل شدی آنوقت برای جامعه‌ات مفید خواهی بود».

بنابراین اولین مرحله این است که به داخل چاه بیافتیم، تا تنها باشیم، و این انزوا یک رحمت است زیرا

یک، شمای جدید“ پدید می‌آورد، که مبری از تأثیرات دیگران است. در تنهایی و کناره گیری از دوستان است که وقت پیدا میکنید به تمرینهای عرفانی برسید، مراقبه و مدیتیشن انجام دهید، ذکر بگویید و گونه‌ای خودسازی کنید تا برای بقیه سودمند واقع شوید.

همچنان که داستان سیدنا یوسف (ع) را میخوانیم ، می‌فهمیم که زمانی که ایشان در چاه بسر می‌بردند ، یک کاروانی بصورت معجزه آسا پدیدار می‌شود و تاجری قصد به برداشتن آب از چاه می‌کند که پسر را در آن پیدا می‌کند. اینجا به ما توضیح دارند میدهند که وقتی در تنهایی و انزوا هستیم، کسی خواهد آمد که ما را از چاه در خواهد آورد.

آنکس مرشد ماست. سیدنا یوسف (ع) به ما می‌آموزند که آن کاروان مستقیماً از درگاه الهی می‌آید. به معنی دیگر زمانی که یکسری از وقایع زندگی را تجربه می‌کنید ، گاهی هم این تجارب همراه با مشکلات حاد و سنگین هستند، آنگاه یک مرشد یا پیری پیدا می‌شود که شما را از آن زندگی نجات می‌بخشد و شما را از چاه بیرون می‌آورد ؛ سیدنا یوسف (ع) می‌گویند : ومن مطمئناً در آن چاه جان می‌سپردم و هیچ‌گاه من شک نمی‌ورزم که آن شخص از طرف خداوند فرستاده شده بود که مرا از چاه بیرون آورد. حال دیگر باید به ما ثابت شده باشد که خداوند خودشان برنامهریزی کرده بودند و اجرا میکردند و دلیل قرار گرفتن ما در راه طریقت بخاطر هوش و ذکاوتمان نیست، بلکه سرنوشتمان چنین رقم زده شده است.

سوره 76 آیه 8 می‌فرماید :

” غذا(ی خود) را با وجود دوست داشتنش به نیازمند، یتیم، و اسیر میدهند“

سوره 76 آیه 9 می‌فرماید :

”ما به شما فقط برای خشنودی خداوند غذا میدهیم. از شما درخواست پاداش و سپاس نداریم“

آفرینندگان ما را به دست مرشدان راه معنویت و روحانیت سپرده است و تنها چیزی که ما باید انجام بدهیم این است که این حقیقت را قبول کنیم و تحت آموزش قرار بگیریم. قبول کنید که یک خدمتکار باشید. قبول کنید که متعلق به این مرشدانی هستید که به ما مطالبی می‌آموزند نه در کتابی یافت می‌شود و نه در مجلسی صحبت می‌شود.

سوره 3 آیه 26 می فرماید:

” بارالله، مالک فرمانرواید، به هر که بخواهید فرمانروایی می‌دهید و از هر که بخواهید فرمانروایی را سلب می‌کنید. هر که را بخواهید با عزت و محترم می‌کنید و هر که را بخواهید فروتن می‌کنید. همه خوبی‌ها در دست شما هستند. بر همه چیز توانایی دارید“.

سپس سیدنا یوسف (ع) بعنوان یک برده به حضور “مالک العزیز” برده شد. مالک العزیز یعنی ملبّس شده از مالک الملک، پادشاه تمامی فرمانروایان، پادشاه تمامی قلمروها، که لباس برکت و موهبت سیدنا محمد (ص) می باشد. برای ما معنی آن را میدهد که وقتی مرشدمان ما را از چاه نجات میدهد، و بعد از اینکه ما را آموزش داد و آماده کرد، آنگاه بعنوان یک خدمتکار به حضور پادشاه می برد. وقتی به حضور پادشاه می‌روید، نمی‌توانید با ایشان به رقابت بلند شوید، بلکه باید بصورت خدمه وارد شوید. اما نفس ما نمی‌خواهد قبول کند که هیچ باشد. بنابراین زمانی که بدنبال ارتقاع روحی در راه طریقت هستیم، ابتدا باید زیر دست یک معلم روحانی تربیت شویم که چنین معلمی ما را برای در حضور مالک العزیز رسیدن، آماده میکند. اگر همچنان در داستان عمیق‌تر شویم، می‌فهمیم که “العزیز” هفدهمین صفت خداوند است، به معنای “پیروز”، و این اسم در صفت بعدی “الرزاق” به معنی روزی دهنده را باز میکند. به همین دلیل صدا می‌زنیم “یا عزیز! یا رزاق!” زیرا آن تغذیه و روزی بهشتی که به دنبالش هستیم، بدون “العزیز” گشوده نمی‌شود. بنابراین مالک العزیز یعنی این پادشاه صاحب کل روزی می باشد.

سیدنا یوسف (ع) در آن لحظه می‌اندیشید که ابتدا پیامبر بوم و حال خدمتکار میباشم. اما آفرینندگان می فرمایند: “برای تو آینده‌ای در نظر گرفته ام که اگر نزد پدر و برادرانت می‌ماندی آنگاه به آنچه می‌خواهم متجلی ات کنم نمی‌توانستی بررسی“.

آن مالک العزیز که سیدنا یوسف (ع) را خریداری کرد نمایانگر پیامبران می باشد، که همان پادشاهان هستند و ایشان اولیاء الله را می‌فرستند تا بیایند و ما را ببرند. وقتی آن فرمان الهی صادر می‌شود، می‌گویند: این بنده و خدمتکار را مورد قبول قرار داده‌ایم؛ به داخل کاخ ببریدش. آنوقت اولیاء الله اعزام می‌شوند که ما را بیاورند. ولی باید بدانیم که داخل کاخ آزمایش خواهیم شد چون آنزمان زیر نظر مستقیم پادشاه خواهیم بود.

سیدنا یوسف (ع) از طریق زن پادشاه مورد آزمایش قرار گرفت که قصد فریفتن ایشان را داشت. زن پادشاه در حقیقت قصد واقعیت وجودی سیدنا یوسف (ع) را کرده بود؛ پس در ها را همه را بست و گفت

: حالا بیا، دلبندم! سیدنا یوسف (ع) گفت: خداوند منع کرده اند! حقیقتاً که همسر تو ارباب من است! او سکونت موقت مرا دلپذیر ساخت! به حقیقت که به هیچ خوبی نمی‌رسند آنان که خطاکارند (سوره 12، آیه 23).

در این موقعیت از داستان، زیبایی زن پادشاه، نمایانگر دلربایی و جذابیت دنیای مادی است و نفس ما که هوا و آرزوی آن را می‌کند. در واقع زمانی که سیدنا یوسف (ع) قصد بر خدمت کردن به پادشاه آسمان و فلک می‌کند، در عین حال دنیای مادی بدنبال اوست و مرتباً او را مورد آزمایش قرار میدهد. خیلی از اوقات مردم به مجالس طریقت نقشبندی می‌آیند بخاطر اینکه در این مجالس نیروی زیادی وجود دارد، برکتهای فراوان، پیدا کردن کار جدید، رسیدن به ثروت تا آنکه سر آخر طریقت را ترک میکنند. مردم متوجه نیستند که همه این درها بخاطر طریقت بود که باز شده بود نه بخاطر شما!

حال این زن مرتباً سعی دارد که سیدنا یوسف (ع) را از راه به در کند، و سیدنا یوسف (ع) هم همچنان با امیال نفسانی خود مقابله میکند تا اینکه بلاخره زن موفق می‌شود که ایشان را در گوشه‌ای گیر می‌اندازد، در این موقع سیدنا یوسف (ع) تلاش می‌کند تا فرار کند و به سمت در می‌دود و مالک را در حالیکه پشت در ایستاده بود، می‌بیند.

«آن زن با هوسی آتشین بدنبال سیدنا یوسف (ع) بود، و چه بسا که ایشان هم می‌توانست در دام غریزه جنسی خود گرفتار شود ولی سیدنا یوسف (ع) در آن لحظه علایم وجود پروردگار خویش را بر خود حاکم دید؛ بنابراین (حکم صادر کردیم) که از او دور کنیم (همه) بدیها و بی‌شرمیها را؛ زیرا او از بندگان مخلص و تزکیه شده ما بود. پس هر دو به سوی در شتافتند، زن از پشت پیراهن او را پاره کرد؛ و هر دو با هم همسر زن را در کنار در دیدند» (سوره 12 آیه 24-25).

سیدنا یوسف (ع) اینجا در حال آزمایش شدن است، و پادشاه می‌گوید: «آیا می‌خواستی مرتکب زنا با همسر من شوی؟ من بهشت را سرای تو کرده‌ام و تو به دنبال عمل حرام دنیای مادی هستی؟». برای همین است که وقتی *sufilive* روی اینترنت تماشا می‌کنید، می‌بینید که سلطان اولیاء مولانا شیخ ناظم، گاهی آنقدر از آنچه می‌بیند ناراحت می‌شود که سرفه می‌افتد، گویی می‌خواهد به صفحه مانیتور آب دهان بیاندازد. سلطان اولیاء نمایانگر حقیقت وجودی مالک العزیز در این دنیا است، و با خود می‌اندیشد «من برای تو حقایق آسمانی پیشکش می‌کنم و تو مشغول اعمال حرام با دنیای فانی هستی». سپس سیدنا یوسف (ع) مشکل بزرگی با ارباب خود پیدا می‌کند، و باز هم اولیاء الله از طریق درگاه الهی اسرار را می‌گشایند که توسط حقیقت نهفته در آیه ذیل به فهم آمده:

” اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم“ ، اطاعت کنید از خداوند و اطاعت کنید از رسول و از متصدیان امور که از بین خودتان هستند (سوره 4 ، آیه 59).

چنانکه سیدنا یوسف (ع) اگر مجبور میشد که از خود دفاع کند، قطعاً پادشاه او را به زندان می انداخت؛ اما در آن لحظه یک نفروسلطت ایشان را کرد. اگرچه سیدنا یوسف (ع) سعی می کند توضیح دهد که بی گناه است، ولی بدون حمایت یک فرد ساکن قصر که شاهد قضیه باشد، ایشان سخت در دردسر می بود. آن شخص میانجیگر، وزیر بود که پادشاه به او اعتماد داشت و کمک کار پادشاه بود و این چنین افراد همان اولیاء هستند. پس وزیر پادرمیانی کرد و از پادشاه پرسید که دقت کند که پیراهن سیدنا یوسف (ع) از جلو یا پشت دریده شده بود.

«او {سیدنا یوسف (ع)} گفت: این زن سعی بر از راه به در کردن مرا از (حقیقت وجودی) خودم داشت؛ و یکی از افراد ساکن قصر (این واقعه را) دید و گواهی داد، اگر پیراهنش از جلو دریده شده باشد آنوقت زن درست گفته است و او دروغ پرداز است! اما اگر پیراهنش از پشت دریده شده باشد ، آنگاه زن دروغ می گوید، و او حقیقت را بیان می کند» (سوره 12، آیه 26-27).

اگر از جلو پاره شده بود پس او به دنبال خانم رفته و زن راست میگوید، ولی لباس پاره شده از پشت مبنی بر این است که زن ایشان را تعقیب میکرده و ایشان حقیقت را می گفته اند. بنابراین بدقت که بررسی کردند متوجه شدند پیراهن از پشت دریده شده بود. حکمت عظیمی را مولانا شیخ در اینجا به ما می آموزند که با عمیق شدن در داستان سیدنا یوسف (ع) می توان فهمید که همه ما محتاج چنین وکیلی هستیم. یک ولی خداوند همان وکیل است ، مدافع حقوق ، و اولی الامرهای بزرگ هستند که صاحب اختیار و با نفوذ در درگاه الهی هستند.

در همین دنیای مادیات، اگر مشکل قانونی پیدا کنیم، وکیلی را به نمایندگی خود پیدا می کنیم. فقط آنهایی که درایت کافی ندارند به نمایندگی از خودشان جلوی قاضی حضور پیدا می کنند و با این عمل به خود ضرر میزنند برای اینکه زوایای قوانین مختلف را نمی دانند و دانش بحث و استدلال را ندارند. در صورتی که یک وکیل روش مدافعه و صحبت را آموخته است. به همین خاطر مردم پول کلانی بابت وکیل میدهند، حال وقتی نوبت راه الهی می شود حتی نمی خواهند پنج دلار هم خرج کنند. برای یک شب \$100 پول شام و سینیما می دهند ، بدون هیچ مشکلی.

حال در درگاه الهی این اولیاء الله وکلای ما هستند ، مانند همان وزیر پادشاه که به حمایت سیدنا یوسف (ع) برخاست؛ آنان می دانند که چگونه در بارگاه الهی صحبت کنند. آنان میدانند که چطور موقعیت ما را

مطرح کنند تا آنچه از مشکلات و ناملازمات که در سر راه ما می‌تواند قرار بگیرد را از ما دور کنند. شما مال و ثروتان را برای خشنودی شخصی خودتان صرف کردید و در نتیجه هیچ برکتی به زندگیتان نرسید زیرا شما برای هر دلاری که خرج می‌کنید مورد سؤال قرار خواهید گرفت. سپس اولیاء می‌آیند و در شهر و اجتماعی که شما در آن زندگی میکنید، باغچه‌ای بهشتی درست می‌کنند. به مفهوم دیگر ما را از چاهی که هستیم در می‌آورند و شروع به هدایت و راهنمایی کردن ما میکنند تا به آنجا که دیگر ما رزق و روزی خود را برای خودمان استفاده نمی‌کنیم بلکه برای آخرت خود به مصرف می‌رسانیم. آن پول و ثروتی که شما در حال هدر دادن آن، با مصرف کردنش در کارهای بی برکت، بودید را اولیاء الله در دلتان انداختند تا برای غذای روح خود استفاده اش کنید. اولیاء الله آن رابطه ناپاکی را که با دنیای مادی برای خودتان درست کرده بودید را، ازتان گرفتند و آن را با عشق و توجه به پادشاه جانشینش کردند. اولیاء الله ترتیبات زندگی شما را بطوری تغییر دادند، تا به جای تلف کردن وقت و مال خود در راه لذات موقت دنیایی، برای روحتان منفعت‌های جاودانه بوجود آوردند و هر دلاری که در دست داشتید را به بالاترین درجه رساندند. این به آن معنی است که این اولیاء الله وکیل‌های ما هستند و به سیدنا محمد (ص) می‌گویند: "بهشان بخششید و رحمت نشان دهید و از عشق خودتان ملبسشان کنید؛ اینان به دنبال دنیا میدوند، ولی بهشان نگاه کنید که پیراهنشان از پشت دریده شده است. دنیای مادی را می‌خواهند از دل بیرون کنند بخاطر آنکس که در نگاه الهی دارای بیشترین عزت و احترام است. اینان دارند از دارایی خود برای غذا آوردن در مجالس مصرف می‌کنند، برای آمدن به مجلس ذکر پول بنزین میدهند، از روزی خود برای تهیه لباس‌های مخصوص و خریدن کتاب‌های عرفانی خرج می‌کنند. ای سرور ما! آن‌ها را ببخشید و با رحمت و برکت خودتان، و آنچه که آفرینندگان شما را عطا کرده‌اند، متجلی‌شان کنید."

بنابراین در دنباله داستان سیدنا یوسف (ع) با اینکه ایشان با برکتهای زیادی متجلی بودند، ایشان پی بردند که در خطر وسوسه شدن از طرف دنیای مادی هستند و نمی‌خواستند که در چنین امیالی خود را از بین ببرند، و به همین دلیل تقاضا کردند که ایشان را به زندان بیافکنند.

سیدنا یوسف (ع) چنین با خداوند راز و نیاز کردند: "ای پروردگارا! زندان برایم دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه که مرا به آن دعوت می‌کنند، مگر آنکه مکر و دسیسه آن‌ها را شما از من دور کنید، وگرنه من (در بیخردی جوانی خود) ممکن است به آنان تمایل پیدا کنم و به رده افراد نادان بپیوندم" (سوره 12، آیه

زندان در اینجا نمایانگر انزوا است، یعنی باید خودمان را تحت آموزش عمیق‌تری قرار دهیم، و مولانا شیخ می‌آموزند می‌بایست در خواست انزوا بکنیم. خود را در تنهایی بگذارید، ذکر بگویید، اوراد روزانه تان را بگویید و در قلبتان طلب انزوا کنید. تمرینات روزانه خود را جدی‌تر بگیرید و با نیت انزوا رفتن تمرینات خود را انجام دهید و نیت کنید که یک روزی قسمتتان شود که به انزوا بروید. فقط باید بدانید که با خودتان می‌بایست احساس راحتی داشته باشید تا بتوانید به انزوا وارد شوید؛ برای رفتن در انزوا لازم است که بتوانید با خود برای ساعات طولانی در سکوت بسر ببرید و به تمرینات معنوی و روحانی خود بپردازید. مانند سیدنا یوسف (ع) باشید که درخواست ترک غفلت جوانی و رسیدن به حکمت و تعقل، را از آفرینندگان خود کرد.

”وقتی او (یوسف) به حد رشد رسید به او حکمت و دانش عطا کردیم؛ و اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم“ (سوره 12، آیه 22).

در نزد اولیاء الله همه ما مانند کودکان هستیم، مهم نیست که چه سنی داریم، تا زمانی برسد که به تکامل اخلاقی برسیم و آنگاه از طرف مرشد مان به انزوا فرستاده شویم. اگر از داستان سیدنا یوسف (ع) بیاموزیم و قدم در جای پای ایشان بگذاریم، انشاء الله، آنقدر مورد لطف خداوند قرار بگیریم تا از آنچه ایشان متجلی بودند ارثی ببریم. با خواندن دعای ذیل ابتدا نیت انزوا می‌کنیم:

”نوبتُ الأربھین ، نوبتُ الاعتکاف ، نوبتُ الخلوۃ ، نوبتُ العزلة ، نوبتُ الریاضة ، نوبتُ السلوک ، نوبتُ صیامُ لله تعالی فی هذا المسجد“ .

یعنی: نیت چهله نشینی می‌کنم ، نیت انزوا میکنم ، نیت تنهایی ، نیت گوشه نشینی، نیت تربیت و انتظام (نفس) ، نیت سفر در راه خدایی، نیت روزه برای خداوند در این مسجد میکنم.

انشاء الله و با کمک و حمایت سلطان اولیاء ، مولانا شیخ ناظم الحقانی ، مولانا شیخ حشام کعبانی ، شیخ عدنان کعبانی ، دعاهایمان روزی به واقعیت بپیوندند و اگرهم قبول واقع نشوند ، سر انجام در زمان هفت نفس آخرمان، همانطور که سیدنا محمد (ص) به پیرطریقت ما قول داده اند، اسرار شگرف و عظیمی به مریدهای طریقت نقشبندی نمایان و آشکار خواهد شد.

فاتحه